

کارگردهایی از متون فاشیسته و تصحیح خطایی سبک شناختی

□ فریدون فرخ جادو بود. روزی خواست تا بنگرد آیا سه پسرش جگر آورند یا نه. از خویشتن اژدهایی کرد، چنان که

خروشان و جوشان بجوش اندرون همی از دهانش آتش آمد برون

پسر مهتر (سلم) گریخت، دوئمی (تور) کمان بر اژدها کشید، و سیمی (ایرج) بر او بانگ زد که اگر از پیش چشم فرزندان پادشاه بشکوه، آفریدون، دور نشود سزایش را خواهد داد و ...^(۱)

□ رستم دستان گزافه زورمند و تناور بود، تا بدان پایه

که گر سنگ با او برابر شدی همی هر دو پایش بدو در شدی

و این وی را به رنج می داشت. پس از ایزد درخواست تا از این زور و گرانی بکاهد، و ایزد چنین کرد. لیکن چون درگشتی نخستین با سهراب یل پشتیش به خاک آمد، از ایزد خواست تا تن بهر پیشین به وی باز گرداند و ...^(۲)

□ بزرگ پرورنده این داستانها را آزمندی در نهاد بود. چون از محمود غزنه به پاداش شاهنامه درم سیم به جای زر یافت، او را (که پیشتر ستوده بود) هجو گفت:

پسرستارزاده نیاید به کار و گر چند دارد (یا: باشد) پدر شهریار...^(۳)

□ خواجه شیراز لابد بر مذهب تشیع بود. غزل واره‌ای در نعت حضرت ثامن الائمه (ع) سرود که آشکارا گویای باور شیعی اوست، تا آنجا که

قبر امام هشتم سلطان دین رضا از جان بیوس و بر در آن بارگاه باش^(۴)

کم نیست جعلیات و الحاقاتی از این دست که آنچنان تعیین کننده است که ماهیت کسان و چیزها را یکسره دگرگون می‌کند. این خطاها از نسخه‌های خطی منقووظ و کمابیش نامعتبر به چاپهای بازاری و غیرعلمی راه می‌یابد. با وجود پیشرفت و رونق کار تصحیح متون قدیم در کشور ما در نیم قرن اخیر، هنوز بسیاری از متون با همان چاپهای بازاری در دسترس مردم است، گذشته از این که بسیاری چاپهای «انتقادی» نام نیز بیشتر به انگیزه کسب نام و نان فراهم گشته و تنقیح واقعی نشده‌اند تا کاملاً بتوان به آنها اعتماد کرد. گویا عده‌ای این گونه کتاب به نام خود در آوردن را کاری آسان یافته‌اند! در یادآموزی و غلط افگنی این چاپها همین بس که دیدیم پادشاهی ستوده و جادوستییز را (که در جوانی بی‌باکانه به کاخ جادویی ضحاک تاخت و ظلم سردر آن را فرو انداخت) جادوگر؛ پهلوانی آرمانی و اندیشه‌ور را (و گر چند با اندامی ستبرتر از انگارهٔ مردمی) هیولایی زمین‌سنب؛ سخنواری پاک‌نهاد را (که عمر بر سر عشق به قوم و آرمان و بزرگمردی گذارد) موجودی آزمند؛ و شاعری با محیط سنی مذهب را (که کسی جز شیعه تراشان تا کنون نتوانسته او را شیعی بخواند) آشکارا شیعی فراموده‌اند. پیداست این خطاها با عرضهٔ طبعی علمی‌تر و روشمندانه‌تر، همچون شاهنامهٔ طبع مسکو و، بهتر از آن، خالقی مطلق، و دیوان حافظ چاپهای قزوینی، خانلری و دیگران، و پژوهشهای دانشورانی نستوه، همانند روانشاد مجتبی مینوی، زوده می‌شود، اما هرگز نباید پنداشت که این پایان کار آن آوازه‌های نادرست یا به اصطلاح «تصحیح‌های لق در دهن مردم شکستن» هاست، چرا که در وزای گروه کم شمار متن پژوهان و ویژگیان جهان ادب، هنوز می‌بینیم این قطعات در یاد یا بر زبان عامهٔ مردمی که از همان دست متون بهره می‌جویند ماندگار است، و چه جای ایراد بر ایشان در حالی که هنوز بسیاری دانشجویمان ادب پارسی، به رغم آن همه گلو دراندن‌های بنده و همکاران در سفارش به استفاده از متون معتبر و علمی، از چاپهای بازاری شاهنامه و اشعار سعدی و مولانا و حافظ و ... تغذیه می‌کنند؟

پرسشی که اهمیت بنیادی دارد این است که: آیا هرگونه شناخت و داوری و نگرشی در باب فلان شاعر یا نثرنویس بر پایهٔ این مواد قلب و دغل ممکن است؟ اگر چه طرح این پرسش خطاب به کل بهره‌جویندگان از این دست طبعها رواست، لیکن در عمل در مورد عامه و غیراهل فن شاید نتوان چندان سودی از این پرسش چشم داشت زیرا از ایشان همین قدر که، به صرف هرگونه انگیزه و هر میزان ذوق و علاقه، رغبتی به آثار بزرگان گذشته نشان می‌دهند می‌باید سپاسگزار بود. اما پرسش را در درجهٔ نخست باید از پویندگان این راه، یعنی از دانشجویمان و کلاً پژوهندگان ادب پارسی کرده‌به‌ویژه در این روزگار که چیزی به نام متن علمی و انتقادی یا نقد متن (textual criticism) در کشور ما به تبع ممالک پیشرفته و با بهره‌گیری از روشهای آنها، به

ویژه خاورشناسان، جا افتاده است. پیداست پویندگان راه ادب پارسی تنها هنگامی می توانند نقش خود را در زمینه ترویج متون صحیح تر و موثق تر و راهنمایی عامه علاقه‌مندان ایفا کنند که خود شناسای راه در این باره باشند، و این تنها طریقی است که با آن می توان امید داشت که دامنه سودجوییها و آسان انگاریها فراچیده شود. و گرنه، اینان خود می شوند مصداق این بیت سائر (از عنصری):

هر کرا راهبر زغن باشد گذر او به مَرزغن باشد

(مرزغن: گورستان؛ به عبارت ساده تر: کوری عصاکش کوری دگر.)



و اما خطای فاحش سبک‌شناختی مذکور در عنوان مقال نیز (که خود یکسره برخاسته از همین متون مغلوط است) اگر همراه با تبعات آن، یعنی غلط‌آموزی به ویژه از رهگذر معروفیت نویسنده و جایگاه والای ایشان، نگریسته شود بسیار تأمل انگیز خواهد بود. خطا مربوط است به کتاب مشهور تاریخ ادبیات در ایران، نوشته استاد گرانقدر، جناب آقای دکتر ذبیح... صفا در باب ظهیر فاریابی، سخنور و چکامه‌سرای نامور سده ششم هجری (جلد دوم، تهران، ابن سینا، ۱۳۳۹، ص ۷۵۸، و سپس انست از همان طبع به وسیله انتشارات فردوسی). پیش از ورود به مطلب باید بگویم این سطور، که جز هدفی علمی را دنبال نمی‌کند، به هیچ روی نباید جسارتی به ساحت این دانشی مرد، که از تأثیرگذارترین افراد در فضای فرهنگ و ادب نیم قرن اخیر است، انگاشته شود.

برای روشن شدن مطلب، نخست سطوری را از صفحه مذکور نقل می‌کنیم:

«دیوان ظهیر یک بار در تهران و به خط نستعلیق و چاپ سنگی طبع شد. (۵) این نسخه چاپی ممزوجی است از آثار ظهیر فاریابی و شمس طبسی و حتی اسم شمس در پایان بعضی از قصاید نیز آمده است و ناشر که نمی‌دانست شمس طبسی کیست تصور کرده بود که ظهیر فاریابی در جوانی شمس تخلص می‌کرد! بسیاری غزلها نیز که در این دیوان چاپی به اسم ظهیر فاریابی طبع شده، از شاعری است به نام ظهیر اصفهانی که در عهد صفویان می‌زیست. به همین سبب طبع مجددی از دیوان ظهیر لازم به نظر می‌آید.»

این البته سخنی است درست، اما خطا آنجاست که ایشان، ظاهراً تحت تأثیر همان طبع مغلوط و مخلوط که به درستی درباره آن هشدار داده‌اند قرار گرفته و درست در همان جا و اندکی پیش از عبارات مذکور، در باب سبک ظهیر و در غزل، چنین نظر داده‌اند:

«وقتی به غزلهای ظهیر برسیم کمال قدوت او را در شعر آشکار می‌بینیم. او در یکی از قصاید خود از جنس غزل، در همان حال که بهتر از اجناس دیگر شعر گفته است اظهار تفر و بیزاری کرده و

گفته است:

ز شعر جنس غزل بهترست و آن هم نیست بضاعتی که توان ساختن از آن بنیاد
ز سنای عمر خرابی گرفت، چند کنم ز رنگ و سوی کسان خانه هوس آباد؟
مرا از آن چه که شیرین لیست در کشمیر؟ مرا از آن چه که سیمین بریست در نوشاد؟
با این حال ظهیر نتوانست خود را از سرودن غزل‌های دل‌انگیز و شیوا باز دارد. وی در این نوع شعر، روش شاعران اواسط قرن ششم را که عبارت بود از توجه بیشتری به ایراد معانی لطیف و الفاظ نرم و هموار در غزل ادامه داد و در این راه از همه متقدمان پیش افتاد تا به جایی که باید گفت ظهیر واسطه میان انوری و سعدی در تکامل غزل شمرده می‌شود.

اینها همه درحالی است که ظهیر، مطابق نسخه‌های معتبر دیوان او، اساساً شاعری غزلسرا و حتی غزلدار به معنای رایج کلمه نیست، یعنی حتی در زمره آن گروه شاعران سده ششم که در کنار قصیده و قطعه دارای تعداد معتناهی غزل نیز هستند قرار ندارد، تا چه رسد به آن که «کمال قدرت» او در غزل تجلی کند و وی «واسطه میان انوری و سعدی در تکامل غزل» واقع شود. ضمناً، به گمان این بنده، آن سه بیت در بیان پرهیز او از جنس غزل، مطابق آنچه خواهم گفت، دقیقاً وصف حال خود او، یعنی حاکی از اجتناب وی از سرودن غزل، است. به عبارتی دیگر، چنان نیست که او مثل برخی شاعران به سرودن شعر در قالبی خاص (در اینجا غزل) مشتغل بوده باشد و درعین حال آن قالب را نفی یا نکوهش کند. مستند و مؤید سخن بنده متن کاملاً معتبر و پاک و پیراسته دیوان ظهیر فارابی به تصحیح روانشاد استاد بسیاردان، دکتر امیر حسن یزدگردی،^(۶) است که همچون دیگر آثار آن فقید در بالاترین درجه از وثاقت علمی است و هم اکنون کار طبع آن پایان پذیرفته و به زودی به پژوهندگان ادب پارسی عرضه و به کمک آن همین خطای فاحش سبک‌شناختی و متن‌شناختی اصلاح خواهد شد. مطابق همین متن، ظهیر تنها دارای ۱۰ غزل است که بیشتر آنها نیز دارای حال و هوای تغزل و تشبیب‌های قصاید است و از شمول عنوان «غزل» به مفهوم مشهور خارج.

و اما به غیر از چاپ سنگی مورد نظر استاد دکتر صفا طبعی دیگر از دیوان ظهیر (چاپ سری) هست که به نظر می‌رسد با استفاده از همان طبع و امثال و اخوات آن یا به هر حال نسخه‌هایی نه چندان معتبر فراهم آمده و دست کم به همان اندازه مخلوط و بسی بیش از آن مخلوط است، و شگفتا که نام «ویراسته» نیز بر خود دارد!^(۷) در این طبع هم تعدادی زیاد غزل (۱۳۰۶) به نام ظهیر درج شده که بیشتر آنها آشکارا دارای سبک مشهور به هندی (از همان ظهیر اصفهانی و همگنان او) است، یعنی همان چیزهایی که ظاهراً استاد گرانمایه ما را بر آن داشته تا بر لطافت معانی و رقت الفاظ غزل ظهیر حکم کنند. همچنین آنچه این «مجمع پریشانی» و اسوه

تغلیط را کامل می‌کند غزلهایی فراوان است در مناقب ائمه اطهار (عم)، به ویژه شاه نجف، شهید کربلا و غریب توس، هم به نام ظهیر که کمتر تردیدی در تسنن او هست.

آری، همین گونه متون بی‌بنیاد است که موجب آن گونه خطاهای فاحش سبک‌شناختی و به طور کلی هرگونه حکیم و داوری ناصواب درباره شعر یا شخصیت شاعرانی مشهور و شایان پژوهش می‌شود.

نمونه‌ای دیگر از اشتباهاتی که این نگارنده احتمال بسیار می‌دهد از همان قول استاد دکتر صفا ناشی شده باشد، در کتاب سعدی نوشته آقای دکتر ضیاء موحد به چشم می‌خورد (هر چند خود کتاب به گمان من از بهترین نوشته‌های موجود در باب شعر و شیوه و شخصیت سعدی است). ایشان نیز تقریباً نظیر سخن دکتر صفا را اظهار داشته‌اند: «...شاعرانی چون ظهیر فاریابی، جمال‌الدین عبدالرزاق و کمال‌الدین اسماعیل و انوری و خاقانی را هم داریم که زبان غزل را پرورش می‌دهند و زمینه را برای ظهور سعدی آماده می‌کنند»^(۸) البته به فرض هم که سخن ایشان از تاریخ ادبیات استاد صفا یا منابع متأثر از آن مایه نگرفته و به‌طور مستقیم بر پایه طبعهای یاد شده باشد، باز در حکم اصلی، یعنی تأثیر زبان‌بار متون مغلوبه خلی حاصل نمی‌شود. اما چرا راه دور بروم، در مقاله‌ای از خود نگارنده این نوشتار که در سالهای اخیر نشر یافته، در دو مورد در ضمن بر شماری شاعران غزلدار سده ششم، نام ظهیر فاریابی به اشتباه برده شده است.^(۹) باید اعتراف کنم که منشاء خطای بنده دیوان ظهیر فاریابی، ویراسته (۱) هاشم رضی (نک. ذیل شماره ۷ در یادداشتها) بوده که همانا همشیره چاپ مورد استفاده استاد بزرگوار، جناب دکتر صفاست، و نتیجه یکسان. لیکن به مصداق سخن خواجه که «از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک» همین خطای بنده، هم انگیزه‌ای شد بر نگارش این نوشتار هشدار گونه، و هم سبب خیری بر اصلاح و استدراک خطا در آن مقاله.

یادداشتها

۱. یکی از ملحقات موجود در برخی دستنوشته‌های شاهنامه که به چند طبع بازاری و نامعتبر رخنه کرده است. برای اطلاع از تمامت ملحقه، بنگرید به: شاهنامه فردوسی. طبع مسکو. به کوشش سعید حمیدیان. ج ۱. ج چهارم. (تهران، قطره، ۱۳۷۶)، بخش ملحقات، صص ۲۵۶ - ۲۵۹.

۲. ملحقه‌ای دیگر، راه یافته هم از پاره‌ای دست نوشته‌ها به برخی چاپهای ناپیوسته. برای آگاهی از کل ابیات، نک. همان طبع، ملحقات جلد دوم، ص ۲۵۶. در باب بطلان انتساب آن به فردوسی و انگیزه افزاینده‌گان این بخش نیز نگاه کنید به: مجتبی مینوی: «فردوسی ساختگی»، در مجموعه مینوی و شاهنامه (تهران، بنیاد شاهنامه، ۲۵۳۶)، ص ۹۵.

۳. این هجوتامه در دستتوشته‌ها به تفاوت از شش بیت تا یکصد و حتی یکصد و بیست بیت دارد. چنان‌که روانشاده، استاد علامه مجتبی مینوی، مدلل داشت، این افزوده آمیزه‌ای است از پاره‌ای لختها و بیت‌های برگرفته از اینجا و آنجا شاهنامه (در مواضع مختلف و متفاوت) و ابیات سروده بر هم کنندگان هجوتامه، همچنان‌که ماجراهای دنبال آن از خشم محمود و تعقیب فردوسی گرفته تا فرار او به این و آن گوشه و سپس پشیمانی پادشاه و اشتراک از دروازه‌ای و همزمان خروج تابوت فردوسی از دروازه‌ای دیگر و الباقی قضایا، همه و همه برساخته اذهان خیالپوری چون آن صاحب چهار مقاله یا دیگر راویان است. بنگرید به: مجتبی مینوی: فردوسی و شعر او. (تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۴۶)، صص ۴۵ - ۴۶.

۴. باز در چندین چاپ بی ارزش بازار ساز. خواجه، به شهادت اندیشه‌ها و محیط و معاصران و معاشران، باید اهل تستن بوده باشد. یک جا اشاره به «شحنة نجف»، آن هم در غزلی با قوافی اندک شمار، یعنی کف، شرف، تلف و غیره (طبع قزوینی - غنی، غزل ۲۹۶)، و یک بار نیز ذکر «مهدی دین پناه» آن هم چونان مشبه به برای ممدوح، یعنی شاه منصور مظفری (همان، غزل ۲۴۲)، هیچ یک دلیلی روشن بر تشیع حافظ نمی‌تواند بود، چه از عارفان سنی مذهب ستایش امامان شیعیان را بسیار دیده‌ایم، و این اقتضای سعه صدر و خلوص درونی عارفان رهیده از بند عصبیت‌هاست. کتب متصوفه، همچون کشف المحجوب هجویری، تذکرة الاولیاء عطار و نفحات الانس جامی، سرشار از ستایشگری و منقبت‌گویی عارفان سنی مذهب در شأن خاندان عصمت و طهارت (عم) است، و چرا راه دور برویم، مگر نه همین مولاناست که یکی از غراترین و گویاترین ستایشها را در شأن «شیر حق» در مثنوی (با آغاز: از علی آموز اخلاص عمل... دارد؟ همچنین برخی از بزرگان متصوفه، با آن‌که منسلک در اهل تستن بوده‌اند، به مهدویت امام دوازدهم (عج) باور داشته‌اند. برای نمونه، عزیزالدین نسفی، عارف مشهور سده هفتم هجری و مراد او شیخ سعدالدین حمویه (که تردیدی در انتساب ایتدو به مذهب سنت و جماعت نیست) در باب مهدویت آن حضرت سخن گفته‌اند و عزیز در باب سعدالدین می‌گویند: «در حق این صاحب الزمان کتابها ساخته است.» بنگرید به: الانسان الكامل. به تصحیح ماریژان موله. (تهران، انستیتو ایران و فرانسه، ۱۳۴۱)، ص ۳۲۱.

۵. تا زمان انتشار تاریخ ادبیات ایشان، دیوان ظهیر چندین بار به طبع رسیده بود (چنان‌که همین جا خواهم گفت). اما به نظر می‌رسد دیوان مغشوش مورد نظر ایشان طبع سنگی از فردی به نام شیخ احمد شیرازی (تهران، ۱۳۲۴ ق.) باشد، گو این‌که همه چاپهایی که پیش از این شده مملو از اغلاط و الحاقیات است. اکنون برای آگاهی بیشتر خوانندگان گرامی عرض می‌شود که علاوه بر طبع یاد شده و نیز طبع هاشم رضی (که در متن این نوشتار درباره آن سخن داشته‌ام) این

چاپها در ایران و هند از دیوان ظهیر صورت گرفته است: به نام دیوان ظهیر فاریابی در گانپور (سنگی، ۱۲۸۵ ق.)؛ لکهنو (سنگی، ۱۸۷۷ م.)؛ مشهد (به اهتمام تقی بینش، سری، ۱۳۴۵ ش.)، و به نام کلیات دیوان ظهیر فاریابی در لکهنو (سنگی، ۱۲۹۴ ق. و ۱۳۳۱ ق.)؛ گانپور (سنگی، ۱۸۴۸ م.) و بمبئی (سنگی، ۱۹۱۲ م.).

۶. به کوشش دکتر اصغر دادبه، تهران، نشر قطره (تزدیک به انتشار). با سپاس از این دوست دانشور که کتاب را پیش از نشر در اختیار بنده نهادند.
۷. ویراسته هاشم رضی. (تهران، کاوه، بی تا).

۸. ضیاء موحد: سعدی. چاپ دوم. (تهران، طرح نو، ۱۳۷۴)، صص ۹۶ - ۹۷. البته مقصود نگارنده این سطور، از میان شاعرانی که برشمرده اند تنها ظهیر است و در مورد سهم و تأثیر آنهای دیگر در تحوّل غزل سخنی نیست.

۹. سعید حمیدیان: «بحثی در ساختار غزل فارسی»، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، س. بیست و هفتم، ش. چهارم (زمستان ۱۳۷۳)، صص ۶۲۷ و ۶۲۸.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی